

مجموعه اشعار منتخب فلسطين

عمليات طوفان الاقصى

طوفان الاقصى

از رخوت یک سکوت هم سست تر است

از یک پر در سقوط هم سست تر است

می گفت که کوهم و... خلاق دیدند

از خانه عنکبوت هم سست تر است

محمد رضا ترکی

از نعره ما گوش فلک کر باید

در دل، ما را زهره حیدر باید

تا زهر به کام غاصب قدس کنیم

یک بار دگر نبرد خیبر باید

سید حسن حسینی

❖ چرا سکوت کنم؟

مگر نه اینکه همان طفل غزه طفل من است
چرا سکوت کنم سینه‌ام پر از سخن است
برای من اگر انسانم و مسلمانم
جوانِ جان به کف غزه نیز هموطن است
هنوز هم که هنوز است خون‌نوشتهٔ «قدس»
برای پیکر اسلام نقش پیرهن است
به آتشی که برافروخته‌ست باد خزان
چه غنچه‌ها که زبان بسته گرم سوختن است
بین مقابلهٔ تانک‌ها و انسان را
کسی نگفت چرا! این چه جنگ تن به تن است؟
جوان سنگ به دستی به خط زد و دیدیم
به روی شانهٔ شهری شهید بی کفن است
مگر پرندهٔ ما از قفس چه می خواهد؟
تمام آرزویش لحظهٔ رها شدن است

حسن زرنقی

❖ نماز استقامت

بخوان از چهرهٔ طفلانم اینک مشق غربت را
بخوان در گوش خاموشان عالم این مصیبت را
فلسطینم، صدای رنج انسانم، مرا بشنو
که شعر داغ من تا آسمان برده بلاغت را
فلسطینم که صبحاصبح با نعش عزیزانم
به دوش خستهٔ خود می‌کشانم بار حیرت را
کماکان قصهٔ من مانده در پستوی خاموشی
مبادا از جهان یک شب بگیری، خواب راحت را
بگو شیپورهای شایعه خاموش بنشینند
و بشنو از دل آوار، آواز حقیقت را
مرا با قامت خونین یارانم، تماشا کن
بینی تا مگر حیرانی صبح قیامت را
برای کودکان، لالایی از جنس رجز خواندم
که در گهواره فهمیدند معنای شهادت را
فلسطینم، سلاحی دارم از آه و نمی‌ترسم
نثار جان دشمن می‌کنم طوفان وحشت را
فلسطینم، غم آخرزمانم، قبلهٔ اول
که زیر تیغ می‌خوانم نماز استقامت را

میلاذ عرفان پور

❖ سرزمین مقدس

تو سرزمین مقدس تو باصفا بودی
تو جلوه گاه مقامات انبیا بودی
پر از ترنم یاد خداست حافظهات
معطر از نفس انبیاست حافظهات
تو سرزمین عروج و تو وادی معراج
ولی به روی گلوی تو چکمه تاراج
هوا عوض شد و بادی وزید و طوفان شد
بهار دست خوش هجمه زمستان شد
تفنگ کهنه تو خالی از فشنگ مباد
در این نبرد، تو را لحظه ای درنگ مباد
میان دست تو سنگی که هست سجیل است
حریف ابرهه ها غیرت ابابیل است
غمت مباد که زخمی ست دست خالی تو
چرا که خیمه زده فتح در حوالی تو
غمت مباد که فرعون یکه تاز شده ست
که ایستادگی تو حماسه ساز شده ست
اگرچه هجمه طغیان گرفته دریا را
بزن به نیل دوباره عصای موسی را
همیشه بر سر پیمان خود بمان، ای قدس
بمان و سوره «والفتح» را بخوان، ای قدس
بیا که دشمنت افتاده از نفس امروز
مبارک است! رهایی، تو از قفس امروز

ببین که نسل تو نسل قیام و فریاد است
برای چیدن زیتون تازه آماده‌ست
رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند
در آسمان تو باران نور نزدیک است
بایست! مژده که صبح ظهور نزدیک است

سیدعلیرضا شفیعی

❖ کربلا تا غزه

رنگ سیاه و سرخ تو را دارند
این روزها تمام خیابان‌ها
این داغ زلف توست که افتاده
با ردّ خون به دوش پریشان‌ها
از ابرها به روی زمین نم‌نم
دارد دوباره مرثیه می‌بارد
پس آب نیست...! گریه برای توست
ماهیت حقیقی باران‌ها..
اندوه بی‌نهایت تو کوهی‌ست
بر شانه شکسته ما امشب
فردا دوباره نوبت عاشورا است
روز مصاف نیزه و قرآن‌ها
آن کوفه‌ای که نامه برایت داد
حالا بزرگ‌تر شده از دیروز
از ظهر کربلای تو تا غزه
لب‌تشنه‌اند با تو مسلمان‌ها
این روزها چقدر علی‌اصغر!
در دست بی‌پناه یکی مادر
آماج تیر حرمله‌ها هستند
سربازهای کوچک گردان‌ها
حالا یزیدهای مدرنیته
خون می‌خورند و غافل از این رازند

خونی که از گلوی تو می جوشد
جاری ست در شرافت شریان‌ها
اینجا چقدر «شمر» فراوان است!
شمشیرها به سوی تو می آیند
با رفتنت، برای ابد داغ است
بازار سر بریدن انسان‌ها
امشب دوباره عهد وفا بستیم
با روضه‌خوانِ هیأتِ چشمانت
جان می‌دهیم پای همین منبر
ناقابل‌اند پیش تو این جان‌ها
دعوت شدی به کوفه و... خنجرها
روی خوشی به عشق نشان دادند!
هی چشم روزگار پر از خون شد ...
هی خون گذشت از سر ایوان‌ها...

وحیده افضلی

❖ هر روز عاشورا است

این روزها حال جهان در وضع هشدار است
برخیز و فریادی بزن! این کمترین کار است
در پیچ تاریخی دوران فتنه بسیار است
شمشیر بردار ای برادر جنگ دشوار است
تقدیر ما خورده گره با قلعه خيبر
باید ببندی بر سرت سربند یا حيدر
مردان میدان را بگو هر روز عاشورا است
والتين والزيتون که پیروزی از آن ماست
نور طلوع فجر صادق از افق پیداست
بیت المقدس تا همیشه پرچمش بالاست
هر روز روز قدس و هر شب وقت بیداری است
تا انتفاضه در رگ این سرزمین جاری است
خون می چکد از شاخه زیتون در این ایام
حرفی نمانده بین ما و قوم خون آشام
جز این نصیحت که: بترس از امت اسلام
شوخی نکن با خشم اقیانوس نا آرام
این موج، شور باده را با خودش دارد
نابودی جلادها را با خودش دارد
در چشم ما بار امانت بار سنگینی است
کاری که از دستت برآید واجب دینی است
شعری که از قدس و غم آن گفت، آیینی است
بیت المقدس تا ابد شهری فلسطینی است

هستیم ما از کودکی‌ها پای پیمان‌ش
بستیم عهدی تازه با خون شهیدانش
کل فلسطین بوده عمری در پناه قدس
روزی سحر خواهد شد این شام سیاه قدس
از کربلا خواهد گذشت ای دوست! راه قدس
دارد می‌آید «حاج قاسم» با سپاه قدس
راهی که او رفته‌ست از اول جهت دارد
از جانب فرماندهش مأموریت دارد
با دست خود حکمی به او داده‌ست فرمانده
او که تمام آیه‌های فتح را خوانده
تکفیریان را از عراق و سوریه رانده
هر کس که با او نیست در این جاده، جا مانده
یک روز پایان می‌دهد راه درازش را
می‌خواند او در مسجدالاقصی نمازش را

فاطمه عارف‌نژاد

غزه در خون خویش غلتان است
دادگاه بزرگ وجدان است
دل من بود زیر بمباران...
سوخت جانم، چه جای کتمان است؟
هر طرف نعش طفلی افتاده
دل من مثل کود کستان است
آی دنیا نگاه کن! دل من
مثل این خانه‌هاست ویران است
مثل آن مادرِ پسرمرده
زلف لالایی‌اش پریشان است
دل من بس که خون از او رفته‌ست
زرد مانند برگ‌ریزان است
نیست باریکه‌ای غریب... بین
غزه دیگر برای من جان است
پرچمی زنده، باد را لرزاند
شک ندارم زمان طوفان است
دل من، رنگ انتقام بزرگ
رنگ خونخواهی شهیدان است
دست و پا می‌زنند خونخواران
عمر این ظلم رو به پایان است
هان! حقوق بشر چه شد؟! غزه
دادگاه بزرگ وجدان است

میلاذ عرفان پور